



نویسنده: محمد کیانپور برجوئی



انتشارات اردیبهشت

سرشناسه	: کیانپور برجونی، محمد، ۱۳۷۴-
عنوان و نام پدیدآور	: طرحی نو دراندازیم/ نویسنده محمد کیانپور برجونی ؛ ویراستار رقیه امیراحمدی.
مشخصات نشر	: تهران : انتشارات اردیبهشت، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۰۰ ص.؛ ۳۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۱۷۱-۴۷۷-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: عقب ماندگی -- ایران -- علل
موضوع	: *Causes -- Iran -- Underdevelopment
موضوع	: تمدن ایرانی -- تاثیر اسلام
موضوع	: Civilization, Iranian -- Islamic influences
موضوع	: ویژگی های ملی ایرانی -- تاریخ
موضوع	: National characteristics, Iranian -- History
موضوع	: ایران -- اوضاع اجتماعی
موضوع	: Iran -- Social conditions
رده بندی کنگره	: ۳/۶۷۰HN
رده بندی دیویی	: ۹۵۵
شماره کتابخانه ملی	: ۵۹۳۰۳۹۷



انتشارات اردیبهشت

آدرس: خیابان انقلاب - ۱۲ فروردین - پلاک ۳۱۶ - طبقه اول
تلفن: ۶۴۹۷۶۱۱ - ۶۴۹۷۶۱۲ - ۶۴۹۷۶۱۳ - ۶۴۹۷۶۱۴ - ۶۴۹۷۶۱۵
پستی: ۶۵۱۱۱ - ۱۳۱۴۶

Pub_ordibehesht@yahoo.com

www.ordibeheshtpub.ir

عنوان کتاب: طرحی نو دراندازیم

نویسنده: محمد کیانپور برجونی

ویراستار: رقیه امیراحمدی

مدیر امور فنی: امیر هوشنگ اسکندری

چاپ: زرانت

تیراژ: ۱۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۱۷۱-۴۷۷-۲

قیمت: ۵۰۰۰۰ تومان

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به مؤلف است

فهرست کتاب

صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۲۳	فصل اول. طرح ضرورت سالک
۴۳	فصل دوم. آتش زیر خاستر
۸۷	فصل سوم. فراز و فرود
۱۱۵	فصل چهارم. ایرانشهر
۱۵۵	فصل پنجم. غرب
۱۸۰	فصل ششم. نئوصفویسم

تعطیلی‌های سال جدید را داشته باشند. حال آنکه بیش از چهار ماه تا پایان سال مانده بود! بعدها که با نزدیکان و دوستانم قضیه را مطرح کردم، در کمال تعجب پاسخ‌هایی مشابه با آنچه پیش‌تر شنیده بودم، دریافت کردم. موضوع تکان‌دهنده، ترسناک و تا حدودی غیرقابل‌باور بود. ایرانیان برای «زمان» کم‌ترین ارزشی قائل نیستند!

بچه‌ها من روز با آن مواجه شدم، یکی از چالش‌های اساسی جامعه‌ی ایران بود. با خنده اندیشیدم که اهمیت این چهار ماه؛ یعنی، بازه‌ی زمانی اواسط آبان، پایان سال، برای یک ژاپنی، انگلیسی، کره‌ای یا آلمانی با اهمیت، آن برای یک ایرانی چقدر می‌تواند متفاوت باشد و طی این مدت در کشورهای پیشرفته، عالم چه پروژه‌های علمی، صنعتی، عمرانی، فرهنگی و... که به‌اجرا درآمده و نه به‌انجام نمی‌رسد!

«مدیریت آزادانه‌ی زمان» محترمانه‌ترین نامی است که می‌توان بر این معضل اساسی و ویرانگر ملی گذاشت. آنجا که اروپاییانی که طی دو سده‌ی اخیر از ایران بازدید کردند نیز، به‌اتفاق در سفرنامه‌های خود به این معضل اساسی جامعه‌ی ایران اشاره کرده‌اند. برای مثال جهانگرد اسکاتلندی، جیمز بیلی فریزر، ایران را سرزمین تاخیر دانست یا آنکه گوینو شرق‌شناس و دیپلمات فرانسوی، وقت ناشناسی را از خودیات ملل شرقی، به‌ویژه هندیان و ایرانیان می‌داند، تا آنجا که می‌گوید: «در ایران معامله‌ای جزئی یا خرید چند ذرع پارچه از صبح تا ظهر ادامه دارد» و این چنین نتیجه می‌گیرد که اساساً ایرانیان برای زندگی این دنیا اهمیتی قائل نیستند و فقط دنیای دیگر را با ارزش می‌دانند. (۱)

افزون بر این چالش اساسی، معضلات ویرانگر اجتماعی دیگری از قبیل؛ فردمحوری و تقدم منافع فردی بر منافع جمعی، بی‌توجهی به

محیط زیست، بی‌مسئولیتی در قبال جامعه، الگوی نادرست مصرف، جزم‌اندیشی، توسعه‌نیافتگی سیاسی و... را می‌توان در جامعه‌ی ایران برشمرد. توجه به همین معضلات ویرانگر اجتماعی بود که باعث شد، تصویر خیالی شکل‌گرفته در ذهنم که در توجیه علل عقب‌ماندگی ما ایرانیان، انگشت اتهام را که به‌سوی استعمار جهانی و امپریالیسم، روباه پیر و استعمار، فراماسونری و دست‌های پشت‌پرده و... نشانه می‌رفت، ترک بردارد و توجه‌ام به عوامل داخلی انحطاط و عقب‌ماندگی معطوف شود.

سید علی جمال‌زاده، نویسنده‌ی معروف ایرانی در کتاب «خلقیات ما ایرانیان» در همین زمینه می‌نویسد: «...روی هم‌رفته، علت‌العلل اینکه ما ایرانیان ما آن همه دشته‌های تاریخی نتوانسته‌ایم، شانه‌به‌شانه و هم‌رکاب با ملت‌های خواسته‌جاو برویم و همچنان که دارای صفات و مواهب معنوی و درونی مدنیت هستیم، از نعمات مادی و ظاهری آن نیز برخوردار باشیم. همین معایب انسانی و امراض روانی ما بوده است و امروز هم، اگر بخواهیم آرزوی قلبی خود را عملی سازیم و در طریق ترقی، رفاه و عافیت قدم‌های مؤثر برداریم، قبل از آنکه به دفع و رفع این موانع سهمناک بپردازیم.» (۲)

جان شاردن، جهانگرد فرانسوی، دو سده پیش از جمال‌زاده درباره‌ی ایرانیان می‌نویسد: «...ایرانیان، مانند هر ملت دیگری است. ادهای فطری و خوب به دنیا می‌آیند؛ اما هیچ قومی به اندازه‌ی ایرانیان استعداد‌های خود را ضایع نمی‌گذارد.» (۳)

پیش از پرداختن به هدف و دلیل اصلی نگارش این کتاب، شاید بهتر باشد به طرح یک پرسش مهم بپردازیم. با توجه به آنچه پیرامون معضلات اساسی جامعه‌ی ایران گفته شد، آیا جامعه‌ی ایران نسبت به جوامع

پیشرفته‌ی عالم، آمادگی فکری و اجتماعی لازم را برای زندگی در عصر مدرن دارد؟

در پاسخ به این پرسش ممکن است، دسته‌ای از پاسخ‌های کلیشه‌ای و متداول، تئوری‌های دم‌دستی یا یکسری تحلیل قالبی مطرح شود، از جمله آنکه ممکن است به رگِ غیرتِ ناسیونالیستی عده‌ای برخورد و چه‌شاید را درهم بکشند و با لحنی متکبرانه به این نکته اشاره کنند که ملت ما وارث یک تمدن چندهزارساله است و کوروش کبیر، داریوش، حافظ شیرازی و جشن باستانی نوروز و... را پیش بکشند که مفاخر این تمدن بزرگانند و این پرسش را از اساس مردود بدانند، یا آنکه با طرح این پرسش غیرتِ مذهبیِ عده‌ای سرجه‌دار شود و در دل، به سؤال‌کننده خرده بگیرند که این چه پرسشِ ده‌لوخانه‌ایست و با اطمینان بگویند که دینِ مبین اسلام، برای تمامی اصحابِ رنامه دارد. مسلمانان برای زندگی در هر دوره‌ای دارای، کامل‌ترین و پیشرفته‌ترین دستورالعمل و الگوها هستند و نه تنها برای زندگی در عصر حاضر (دوران مدرن) آمادگی دارند، بلکه از سایر ملل نیز جلوتر و مرفقی‌تراند.

اگر کمی بیشتر و دقیق‌تر در این پرسش تأمل کنیم، خواهیم دید که پاسخ به آن، چندان هم کار آسانی نیست و اگر از نظریه‌های شعاع‌گرد و احساسی که یا مبنای تعصبات ملی‌گرایانه دارند و یا ریشه در رویه‌های احساسات مذهبی، فاصله بگیریم و با رویکردی خردگرایانه به این پرسش نگاه کنیم، خواهیم دید که اولاً طرح چنین پرسشی خیلی هم بی‌اساس نیست و ثانیاً برخلاف تصور عمومی، نه داشتن گذشته‌ای درخشان و تمدنی چندهزارساله بیانگر سرآمدی و پیشتازی و تفوق یک ملت بر ملل دیگر است و نه صرفاً تشرف به دینِ مبین اسلام و مسلمان‌بودن است که می‌تواند مانع از عقب‌ماندگی و محرومیت جامعه‌ای شود؛ چراکه همین

نظام آیینی و فرهنگ غنی و درخشان، در دوران زوال امپراطوری‌های باشکوه ایرانی، به یاری‌شان نیامد و از افول این تمدن‌های عظیم جلوگیری نکرد. به گواه تاریخ امپراطوری‌های هخامنشی و ساسانی، پیش از آنکه توسط دشمنی خارجی از بین بروند، از درون فروپاشیدند. به عبارتی این فرهنگ غنی و نظام آیینی درخشان نتوانست از فروپاشی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تمدن‌های بزرگ جلوگیری کند.

«اید اغراق‌آمیز نباشد که بگوییم، هنوز و پس از گذشت دو سده، دیدگاه دوبینو، خاورشناس و دیپلمات فرانسوی قرن نوزدهم، درباره‌ی ایران باز. انداز ای معتبر است که «اگر شما در ایران با برجسته‌ترین افراد هم صحت کنید، بی‌بینید که هیچ‌کس در فکر اصلاح نیست و به ذهن کسی هم محور نیست که در آینده می‌توان چیزی را تغییر داد. در عوض، تمام صحبت‌ها را فکر معالوف به گذشته است و پیوسته دم از بزرگان و پهلوانانی می‌رساند در دوران‌های دور و باستانی می‌زیستند.» (۴)

با همین رویکرد، می‌توان درباره‌ی مذهب نیز سخن گفت. به این صورت که صرفاً تشرف به دین مبین اسلام و وجود حکومت اسلامی ضامن پیشرفت، ترقی و تفوق یک ملت بر ملل دیگر نیست؛ چراکه اگر چنین می‌بود، تمدن‌های بزرگ و باشکوه در سراسر جهان اسلام در طول تاریخ، اعم از صفویه، عثمانی، مورها، مملوک‌ها از بین می‌رفتند و مسلمان‌بودن به یاری آن تمدن‌ها می‌شتافت و از فروپاشی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آنان جلوگیری می‌کرد.

در این میان ممکن است عده‌ای بگویند، دلیل فروپاشی تمدن‌های عظیم اسلامی، دوری حاکمان و جوامع آنها از دین مبین اسلام و

آموزه‌های اصیل آن بوده است و هرگاه این فاصله بین تمدن اسلامی و آموزه‌های اصیل اسلامی به وجود آید، شاهد افول و اضمحلال آن تمدن خواهیم بود.

در پاسخ و برای اینکه بحث کمی روشن‌تر شود، باید مشخص کنیم، منظور از آموزه‌های اصیل اسلامی چیست؟ آیا در تمدن‌هایی که نام بردیم، نماز، روزه، زکات، حج، اجرای حدود الهی و... کنار گذاشته شد و به همین دلیل بود که امپراطوری‌های بزرگ اسلامی افول کرده و برتری‌شان بر دیگر ملل از میان رفت؟ باید گفت، در دوره‌ی زوال امپراطوری‌های بزرگ اسلامی، به کدام تاریخ، آن جوامع عموماً نه تنها از دین فاصله نگرفته بودند، بلکه در سایه‌ی دین اقتصادی، ثبات سیاسی و امنیت نسبی که مولود سال‌ها حضور یک حکومت دینی مقتدر بود، گرایش و تمایلات مذهبی و به‌طور کلی نهاد دین بر آن جوامع عموماً پایدارتر و نیرومندتر شده بود. برای نمونه باید گفت، یکی از نکته‌های پراهمیت درباره‌ی واپسین سده‌ی فرمانروایی صفویان، بالا رفتن تعصب مذهبی و دین‌مداری قشری شاه و اطرافیان او، بدون توجه به مصالح کشور و الزامات سیاسی زمان است.

چنان‌که راجر سیوری می‌نویسد: «در دوران شاهان ضعیف و بی‌کفایت، علما تمایل به تجدید ادعایشان مبنی بر عدم وابستگی به نظام سیاسی کشور را داشتند. بنابراین، جای تعجب نیست که طی سلطنت شاهان تن از ضعیف‌ترین پادشاهان صفوی، سلیمان و سلطان حسین که روی هم‌رفته، پنجاه و شش سال فرمانروایی کردند، علما را در اوج قدرتشان می‌بینیم. طی این دوره، مجتهدان استقلال خود را از شاه، کاملاً تثبیت کردند و حق ویژه‌شان را مبنی بر نیابت امام دوازدهم بازپس گرفتند و بدین‌سان در کشوری شیعه‌مذهب، تنها منبع برحق قدرت محسوب

می‌شدند. نباید تصور شود که حتی فرمانروایان قدرتمندی، چون عباس اول (شاه‌عباس کبیر) هم قادر بوده است، علما را به کلی مهار کند.» (۵)

«شاه‌سلطان حسین نیز، مانند پدرش تحت نفوذ معنوی ملا محمدباقر مجلسی قرار داشت. محمدباقر مجلسی از معتبرترین فقهای امامیه و امام‌جمعه و جماعت اصفهان و مؤلف بحارالانوار و حلیه‌المتقین بود. این تأثیرپذیری تا حدی بود که شاه در هنگام تاج‌گذاری، درخواست کرد که با او بیعت معمول، محمدباقر مجلسی شمشیر سلطنت را به پیکر او حمل سازد و در مقابل این کار، به مجلسی اجازه داده شد تا هرچه می‌خواست به زبان آورد... به علت تعصب مذهبی شاه، زمام امور دولت، عملاً به دست جمعی از روحانیون شیعه افتاده بود و گروهی از متملقان و چاپلوسان هم این حالت را تشدید می‌کردند.» (۶)

«در اواخر دوره‌ی صفوی، پشتیبانی دربار از حامیان روحانی خود، سلطه‌ی آنها را بر نهادهای کلیدی مذهبی به ارمغان آورد و اقتدار روحانیت را در متن جامعه قرار داد.» (۷)

این پدیده را که هرچه به دوره‌ی زوال امپراطوری‌های عظیم اسلامی نزدیک‌تر می‌شویم، نهاد دین در آن جایگاه بیشتری می‌یابد، می‌توان به‌وضوح در امپراطوری عظیم عثمانی نیز دید که به‌مرور نهاد شیخ‌الاسلام‌ها (علمای برجسته‌ی دینی) قدرت می‌گرفت.

«از قرن شانزدهم به بعد، هم‌زمان با قرار گرفتن شیخ‌الاسلام‌ها در رأس تشکیلات علمیه، اهمیت جایگاه شیخ‌الاسلام در حاکمیت عثمانی افزایش یافت. شیخ‌الاسلام‌ها عضو دیوان همایون نبودند؛ اما آنان را دعوت می‌کردند تا در موضوعات مهم از نظرهاشان آگاه شوند و این، البته امری کاملاً مشاوره‌ای بوده است. از قرن هفدهم، مشورت با شیخ‌الاسلام‌ها به

شکل عادت درآمد، به‌ویژه برخی شیخ‌الاسلام‌ها، در زمان پادشاهان ضعیف، توانایی و مرجعیت خود را در موضوعات سیاسی و اداری نشان دادند. در قرن هجدهم، برای اعلان جنگ یا صلح، اخذ فتوا از شیخ‌الاسلام ضروری بوده است. از آن مهم‌تر، برای خلع پادشاهان به فتوای شیخ‌الاسلام‌ها رجوع می‌شد که این امر نشان‌دهنده‌ی میزان اهمیت این مقام است. از سال ۱۸۳۰ به بعد، شیخ‌الاسلام‌ها، به‌عنوان وزیر شرعیه در هیئت دولت شرکت می‌کردند که این امر موجب تقویت جایگاه و کارکردهای آنان را محکم‌تر کرد. (۸)

طبق آنچه گفته شد، انحطاط و واپس‌ماندگی، ارتباطی با مسلمان‌بودن، تشکیل جامعه یا دولت اسلامی ندارد، بلکه ارتباط مستقیم با مجموعه‌ای از مؤلفه‌های حیاتی - عوامل درون‌زا دارد که اتفاقاً مورد تأکید مذهب نیز می‌باشند. اگر چه جامعه‌ای کم‌رنگ یا به فراموشی سپرده شوند، انحطاط و زوال در همه‌ی اساسی، فرهنگی و اقتصادی رخ می‌نماید. همچنان که در فصل آینده به‌طور مفصل گفته‌ایم، از روزگار جنگ‌های ایران و روس در دوران سلطنت فتح‌الشاه باجار و آشنایی ایرانیان با دستاوردهای تمدن نوین غرب و آگاهی از دستاوردهای همواره این پرسش اساسی مطرح شده است که اولاً چرا ما با این اندازه در محرومیت، واپس‌ماندگی و خاموشی به سر می‌بریم و ثانیاً غریب این‌چنین در همه‌ی زمینه‌های علمی، فناوری، اجتماعی و... سرآمد شدن دیگران و ثانیاً برای رسیدن به ملل پیشرفته‌ی عالم چه باید کرد؟

آنچه باعث شد تا پاسخ‌هایی که طی این صد و اندی سال؛ یعنی از دوره‌ی مشروطه به بعد، از جانب افراد و گروه‌های مختلف به این پرسش اساسی داده می‌شود راهگشا نباشد و آنها را به‌طور تمام و کمال نتوانیم بپذیریم، دو عامل تاریخ و عقلانیت است. لذا، ما برای پاسخ به این

پرسش اساسی که نقشه‌ی راه آینده را مشخص می‌کند، به‌طور عمده به سراغ تاریخ می‌رویم. آنچه در بررسی تاریخی پدیده‌ها اهمیت دارد، تجزیه و تحلیل بدون پیش‌فرض‌هاست. به این معنا که برخورد ایدئولوژیک با تاریخ نمی‌تواند سودی به حال ما داشته باشد؛ چراکه اگر با پیش‌فرض‌های زنگارسته به سراغ تاریخ برویم، هرگز نمی‌توانیم پاسخ‌های نو و راهگشا از آن دریافت کنیم و در نتیجه تحلیل‌ها، راهکارها و «طرح نو»ای که ارائه می‌دهیم، مبتنی بر واقعیت نخواهد بود. آنچه در عالم واقع رخ داده مهم است. شاید بتوان با پیش‌فرض تاریخ را تحلیل کرد؛ اما بدون سر تکیه بر این تحلیل‌های قالبی، انکار واقعیت است. مانند این است که شما هزاران کتاب و مقاله در اثبات اینکه گرگ و میش می‌توانند به‌صورت مساوی آیر در کنار هم زندگی کنند، بنویسید و با هر استدلال و منطقی ثابت کنید که گرگ و میش می‌توانند دوستان خوبی برای هم باشند و تلاش کنید به هر چه در این نظریه را بقبولانید؛ اما، اگر یک نفر پیدا شود و از شما بخواهد که فارغ از همه‌ی این استدلال‌های منطقی و هزاران کتابی که در اثبات این نظریه نوشته‌اید، در عمل این نظریه‌ی باشکوه را ثابت کنید، زمانی که گرگ در میانه‌ی از همه‌جایی خبر را در مجاورت هم قرار می‌دهید، گرگ در اندیشه‌ی از خجالت شما و آن هزاران کتابی که در اثبات نظریه‌ی باشکوه‌تان به‌شما یاد، درمی‌آید و میش بیچاره را شرحه‌شرحه کرده و به دندان می‌کشد و آنقدر به‌مثابه‌ی یک جام بلورین شکسته و هزاران تکه می‌شود. آنچه در این کتاب، به‌عنوان پاسخ به پرسش اساسی مزبور آورده شده، از رهگذر تاریخ قابل‌توجه است و کوشیده‌ایم از برخورد گزینشی، ایدئولوژیک و سلیقه‌ای در یاری گرفتن از تاریخ و منابع تاریخی بپرهیزیم و به تعبیر ابوالفضل بیهقی بزرگ؛ «سخنی

نرازم تا خوانندگان این تصنیف گویند، شرم باد این پیر را^۱. از سوی دیگر تلاش شده تا از خسته‌کننده بودن کتاب به واسطه‌ی صفحاتی که به حوادث تاریخی اختصاص داده‌ایم، اجتناب شود، چنان‌که «کتاب، خاصه تاریخ به چنین چیزها خوش باشد که از سخن، سخن می‌شکافد تا خوانندگان را نشاط افزاید و خواندن زیادت گردد.» به هر حال، ناگزیریم در جاهایی با صفحات تاریخ همراه شویم، در جایی بر پشت زین اسب، همراه سواران ساسانی در صف سپاهیان بی‌شمار شاپور اول رودرروی سپاه والین رومی قرار گیریم. در جایی دیگر در کوچه‌پس‌کوچه‌های شلوغ بغداد نشان ابن‌مسک و کتاب خلیفه را بجوئیم. به شهرهایی گام نهیم که در پس ترک‌تازی و عادت سپاه تور لنگ با خاک یکسان شده و به دستور او از سر مردمانش، بناهای بلند ساخته‌اند و اندکی آن‌سوتر به فاصله‌ی چند صفحه وارد اصفهان عماد شاه‌عباس کبیر شویم تا شاهد شکوه و عظمت امپراطوری صفوی باشیم.

در فصل نخست به طرح مساله پرداخته‌ایم و به رزیابی آنکه در چه مرحله‌ای هستیم نشستیم، در فصل دوم، دو جریان تحلیلی ایران‌شهر در دوره‌ی اسلامی و نفوذ تشیع در ایران به عنوان دو جریان تعیین‌کننده در اعصار بعدی و همچنین عصر زرین تمدن اسلامی در قرن چهارم را بررسی نموده‌ایم. در فصل سوم به عوامل انحطاط عصر زرین اسلامی و عوامل انحطاط مسلمین و چالش‌های فرا روی تمدن ایرانی-اسلامی در قرون بعد از آن پرداخته‌ایم که بدون شک برای فهم ما از چالش‌های تمدن نوین اسلامی راهگشاست. فصل چهارم به روی کارآمدن دولت صفوی و تکوین هویت ملی و مذهبی ایرانیان در عصر جدید اختصاص دارد. در فصل پنجم پیرامون تمدن غرب و نحوه‌ی مواجهه با آن بحث کرده‌ایم و در فصل ششم

^۱ از آنجا که نگارنده در هنگام نگارش این کتاب بیست و چند سال بیشتر نداشته است بخوانید "این جوان را"

که واپسین فصل این دفتر است؛ با توجه به آنچه در پنج فصل گذشته گفته شد به ارائه‌ی پاسخی عملگرایانه، مبتنی بر واقعیت و قابل توجیه از رهگذر خرد، تاریخ و شریعت، به پرسش اساسی مطرح شده در مقدمه، تحت عنوان "طرحی نو" پرداخته‌ایم.

این دفتر نه شروعیست برای واکاوی و درمان واپسماندگی ملت ما و نه پایانی بر آن، از همین رو امیدوارم در آینده روشنفکران دلسوز با انبساط و قلم خود به تصحیح و تکمیل این قلم فرسودن‌ها بپردازند. امید است که این دفتر روزه‌ای باشد، بر جویندگان حقیقت و گامی هرچند کوچک در جهت اعتلای ملت بزرگ ایران.

محمد کیانیور برجویی

اردیبهشت ۱۳۹۷

اهواز